



انتخابات، نمایش همسانی دولت/ وضعیت

(یادداشتی به بهانه ی انتخابات)

مهدی سلیمی

"پیتر شومان" یکی از بزرگترین نظریه پردازان تئاتر مردمی، گروهی با نام "نان و عروسک" در آلمان بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل داد. وی برای از بین بردن اثرات بد روحی و روانی جنگ بر روی مردم آلمان تقویت حس نودوستی در میان آنها، در یکی از اجراهایش یک راهپیمایی دسته جمعی برای مردم آلمان ترتیب داد. در این اجرا شومان هیچ بازیگری به معنای کلاسیک کلمه نداشت. شومان صرفاً تماشاگران تربیت شده را در لابه لای مردم کاشته بود که بین مردم نان و عروسک پخش می کردند و با اجرای یک سری حرکات نمایشی و سخنرانی ها در میان مردم حس نودوستی آنها را تقویت می کردند...

این اجرا در اصل به هیچ رو طرح و برنامه ی اجتماعی نیست و هیچ دخلی به امر اجتماعی ندارد. بلکه یک دستور سیاسی است؛ یک تجویز! مردمی که بخاطر انتخابات به خیابانها ریخته اند در اصل بازیگران یک اجرای دسته جمعی اند که به آنها نان و عروسک(عکسهای تبلیغاتی) داده شده است و یک سری تماشاگران تربیت شده آنها را هدایت می کنند. این کارناوال های مردمی موظفند تا مشروعیت نظام را به نمایش بگذارند و هیچ کارکرد دیگری ندارند. همه ی این نمایشها نه یک امر سیاسی بلکه یک تجویزند.

سن ژوست می نویسد: "باشد که شما واجد آگاهی همگانی گردید، زیرا تمامی قلوب از حیث احساس و درک نیک و بد با هم برابرند و این آگاهی متشکل است از گرایش مردمان بجانب خیر همگانی" گفتنی است، خیر همگانی در این وضعیت ایران یک مدلول بدون دال است. هیچ کدام از این بوزینه های کاندید شده نمی تواند این شکاف را پر کند. جالب اینجاست که خود نظام بر روی همین فقدان پایه ریزی شده است؛ فقدان خیر همگانی! نظام جمهوری اسلامی یعنی نفی خیر همگانی. با این وجود آن آگاهی ای که قرار است به یک خیر همگانی منتهی شود یک تناقض بلاشرط است، یک امر محال که به هیچ روی متحقق نخواهد شد. پس در اصل حواشی انتخابات را نه یک آگاهی جمعی، بلکه یک کارگردان یا کسی مثل پیتر شومان می گرداند. باید توجه کنیم خیر همگانی در واقع ابژه ی غایب میل مردم است. نظام از این میل ادیبی برای نمایش مشروعیت خود استفاده می کند. اما این میل در نظام موجود همیشه فاقد ابژه اش باقی خواهد ماند...

مائوتسه می گفت: "بگذارید توده خود را در این جنبش های عظیم تربیت کند. بگذارید خودشان تعیین کنند چه چیزی است و چه چیزی نیست".

امر واقع به ما می گوید: هیچ اتفاق نخواهد افتاد. همه چیز دست آخر همان چیزی خواهد شد که بود و شما نمی توانید در اینجا تعیین کنید که چه چیزی نیست و باید باشد. همه می دانیم دولت فاقد سیمای سوژه محور و اصل موضوعی است. هدف دولت مدرن صرفا تحقق برخی کارکردها و ایجاد نوعی اجماع یا توافق همگانی عقاید است. دولت فی نفسه، نسبت به هر نوع سیاستی که متعرض حقایق گردد، موضعی بی اعتنا یا خصمانه دارد. اکنون در این وضعیت هیچ نوع امر سیاسی متعرض اتفاق نمی افتد چرا که ماهیت خود انتخابات، امر سیاسی بودن را از آن سلب می کند. انتخابات فقط یک کارکرد دارد و آن هم ایجاد نوعی اجماع یا توافق همگانی عقاید برای تأیید نظام است. آن چیزی که نیست و باید باشد نه این کاندیدا یا آن یکی، بلکه یک جامعه ی کمونیستی است و الباقی هیچ است. این استدلال مسخره ای است که در میان نامزدهای انتخاباتی یکی را نسبت به دیگری باید تأیید و از او حمایت کرد. اندیشه ی رادیکال نسبتها را نمی پذیرد. اگر "وضعیت" را همان اتفاقاتی که اکنون در خیابانها و بین مردم اتفاق می افتد فرض گرفته و آنرا در کنار "دولت" قرار دهیم، به گفته ی "آلن بدیو" وضعیتی را می توان وضعیت سیاسی نامید که در تعارض با "دولت" بوده و بتواند بر قدرت دولت حد و مرزی مشخص کرده و اندازه ی آن را ثابت سازد. آیا انتخابات و شرکت پرشور مردم در خیابانها را می توان همان وضعیت متعارض نامید؟ پس این توهم از کجا می آید که مردم خود را در کانون یک عمل سیاسی می بینند؟ سیاست به اقتضای ذاتش باید اعلام کند که آن تفکری که نامش سیاست است تفکر همگان است. همین نکته ی انحرافی اکثریت است. آنها این "اجرای همگانی" را با "تفکر همگانی" اشتباه گرفته اند و به همین خاطر این نمایش های جمعی را دخالت در سرنوشت و آینده ی خودشان می پندارند. اما وضعیتی که اکنون در ایران اتفاق افتاده است دقیقا همان چیزی است که دولت از آن انتظار دارد. تا زمانی که دولت و وضعیت هر دو به یک سمت می روند هیچ رخداد سیاسی اتفاق نمی افتد. اتفاقا الان هم نظام و هم مردم هر دو می خواهند یک کاندیدای مشخص رای بیاورد ...

می گویند: رخداد سیاسی در سرگردانی سوپرکتیو قدرت دولت وقفه می افکند. در شرایط انتخابات این دوره- بخصوص در مناظره های تلویزیونی- سرگردانی سوپرکتیو قدرت دولت فاش می شود اما ما به این واقعیت ها نمی اندیشیم. در مناظره ها همه ی دولت های قبلی رسوا می شوند اما شعارهای سیاسی ما- که اتفاقا بیشترشان شعارهای مذهبی است- فقط بر پایه ی بار نمایشی این مناظره ها طراحی می شوند. در چنین مناظره هایی، دولت مازاد قدرتش یا همان بعد سرکوبگرش را با وقاحت تمام برای ما آشکار می سازد ولی وضعیت/ مردم این مناظره ها را همانجوری می بینند که انگار دارند یک بازی هیجان انگیز بین دو تیم فوتبال معروف را می بینند. مردم دارند گل‌های زده شده از طرف کاندیدهای مورد نظرشان بر صورت دیگری را می شمارند و همین تعداد گل‌های رد و بدل شده بین آنها، شعارهای طرفین را ساختار می بخشند. همان هیجانی که هنگام گفتن "توپ تانگ فشفشه..." در ورزشگاهها به آنها دست می داد اکنون در خیابان دارد دست می دهد با این تفاوت که جای داور با یکی از این بوزینه های پشمالو عوض می شود. رسانه به ما می گوید: ما از اینجا برای شما نان و عروسک می دهیم تا بازیگران نمایش ما باشید. این امر مسلم است که قدرت دولت مافوق قدرت وضعیت است و آن را همیشه کنترل می کند، وقتی اکنون هیچ قدرتی از طرف

دولت به این کارناوالهای دسته جمعی اعمال نمی شود پس وضعیت همسان با دولت است. وضعیتی که همسو با مافوقش باشد وضعیت متعارض نیست.

آن صدایی که اکنون از خیابانها به گوش ما می رسد صدای همان اکثریت هنجارمندی است که دارند قربانی شدن خودشان را به نمایش می گذارند. آنها بازیگرانِ مراسمی هستند که می توان آن را مراسم عزاداری دسته جمعی نامید. آنها با خوشحالی تمام، اقلیت را به گریه وادار می کنند. اکثریت هیچگاه هیچ پتانسیل سیاسی نداشته است. تنها اقلیت است که پتانسیل عدول از هنجار در آن نهفته است. این اقلیت همان کسانی است که خواسته شان بر پایه ی همان شکاف بنیادینی که در آغاز یادداشتیم به آن اشاره کرده ام، پی ریزی شده است. آنها مدلول خیر همگانی را به همراه دال اش می خواهند، به جای اینکه صرفاً به بازی نشانه های نظام تن دهند. نتیجه ی انتخابات هیچ تاثیر در حال و روز آنها ندارد. این اقلیت همان صدای غرش حرکت ماشین انقلابی است. آنها وضعیت سیاسی واقعی و متعارض را همیشه در تاریخ رقم زده اند. اقلیت همان طبقه ای است که در حاشیه ها و نواحی مجاورتی قرار گرفته و همیشه نیروی محرکه ی ماشینهای واقعی انقلابی بوده است.

چنانچه تامپسون می نویسد:

جامعه شناسانی که ماشین زمان را متوقف کرده اند و با تلاش فراوان وارد موتور خانه ی آن شده اند تا نقش طبقه را در سیر تاریخ پیدا کنند، می گویند که نتوانسته اند جای طبقه را پیدا کنند، آنها فقط توانسته اند افراد بی شماری را با مشاغل، درآمدها و سلسله مراتب متفاوت مشاهده کنند. البته آنها درست می گویند، چرا که طبقه ی اجتماعی یک بخش از ماشین نیست بلکه طرز کار کردن و حرکت آن است. طبقه، منافع این گروه و آن گروه نیست، بلکه تضاد منافع است؛ گرما و صدای غرش حرکت ماشین است. طبقه ساخت نیست بلکه واقعه و حرکت است ...

